

بزرگ‌ترین نسل‌کشی سده بیستم میلادی

هالوکاست واقعی در ایران

پژوهش جدید محمدقلي مجد

تاریخ دو سده اخیر ایران سرشار از حوادث مهمی است که به دلیل فقر تاریخنگاری معاصر مسکوت یا ناشناخته مانده است. تاکنون درباره قحطی بزرگ سال‌های 1917-1919 میلادی در ایران چیز زیادی نمی‌دانستیم و اهمیت و جایگاه بزرگ این حادثه را در تعیین سرنوشت جامعه ایران، به‌ویژه صعود دیکتاتوری پهلوی، نمی‌شناختیم. اینک به همت دکتر محمدقلي مجد می‌توانیم با نخستین پژوهش جدی درباره این حادثه سرنوشت‌ساز آشنا شویم

محمدقلي مجد محقق برجسته و پرکار است. پیش‌تر سه اثر ارجمند او را معرفی کرده بودم. این سه کتاب در موضوعات زیر بود: سیاست تقسیم اراضی کشاورزی در دوران محمدرضا پهلوی، رضا شاه و غارت ایران، غارت آثار باستانی ایران در دوره رضا شاه. انتشارات دانشگاهی آمریکا اخیراً چهارمین پژوهش دکتر مجد را منتشر کرده است: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران، 1917-1919

دکتر مجد، بر اساس اسناد غنی موجود در مرکز اسناد ملی ایالات متحده آمریکا (نارا)، تصویری هولناک از ایران در سال‌های جنگ اول جهانی و پس از آن به دست داده است. اسناد علنی شده دولت آمریکا درباره دوره تاریخی فوق، که در این کتاب دکتر مجد برای نخستین بار عرضه می‌گردد، ثابت می‌کند که بزرگ‌ترین نسل‌کشی سده بیستم میلادی در ایران رخ داد و ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ اول جهانی بود. طبق تحقیق دکتر مجد، در طول سال‌های 1917-1919 بین هشت تا ده میلیون نفر از مردم ایران در اثر قحطی یا بیماری‌های ناشی از کمبود مواد غذایی و سوءتغذیه از میان رفتند و جمعیت ایران به شدت کاهش یافت

محمدقلي مجد به بررسی علل این قحطی نیز پرداخته و دولت بریتانیا را به عنوان عامل و مسبب اصلی این نسل‌کشی بزرگ تاریخ شناسانده است. قحطی در زمانی رخ داد که ایران در زیر سلطه ارتش اشغال‌گر بریتانیا بود. در آن زمان، ایران تأمین‌کننده اصلی مواد غذایی و سیورسات مورد نیاز ارتش بریتانیا در منطقه به‌شمار می‌رفت و بخش مهمی از محصولات کشاورزی ایران به‌وسیله ارتش بریتانیا و پیمانکاران آن خریداری می‌شد. این سیاست سبب کاهش شدید مواد غذایی در ایران شد. عجیب‌تر اینجاست که ارتش بریتانیا مانع از واردات مواد غذایی از بین‌النهرین و هند و حتی از ایالات متحده آمریکا به ایران می‌شد. در حالی‌که در بین‌النهرین (عراق) و هند وفور غله وجود داشت، در میانه این دو سرزمین، ایران از کمبود غله در رنج بود. در این سال‌ها، دولت بریتانیا ایران را از درآمدهای نفتی خود نیز محروم کرد. به‌طور خلاصه، به تعبیر دکتر مجد، بریتانیا از قحطی و نسل‌کشی در ایران به عنوان ابزاری برای سلطه بر سرزمین ما بهره برد

عجیب اینجاست که، بهرغم گذشت سال‌ها، تاکنون درباره این قحطی بزرگ و شگفت‌انگیز و تأثیر آن در سرنوشت تاریخی ایران پژوهشی منتشر نشده و این حادثه عظیم به‌کلی مسکوت مانده و به یکی از رازهای بزرگ سده بیستم بدل شده بود. قحطی بزرگ سال‌های 1917-1919 در ایران را می‌توان «هالوکاست واقعی» دانست. بی‌تردید، شناخت این حادثه مدتش بر نگرش پژوهشگرانی که درباره علل عقب‌ماندگی ایران در سده بیستم و ریشه‌های صعود دیکتاتوری پهلوی و پیامدهای آن کار می‌کنند، تأثیر عمیق بر جای خواهد نهاد

برخی از فصل‌های این کتاب به شرح زیر است

مقدمه؛ قحطی بزرگ 1917-1919: گزارشی بر بنیاد اسناد؛ هالوکاست واقعی: کاهش جمعیت ایران در سال‌های 1914-1919؛ تخریب و غارت روس‌ها؛ محروم کردن ایران از مواد غذایی: خرید سیورسات به‌وسیله انگلیسی‌ها؛ محروم کردن ایران از پول: اختناق مالی ایران به‌وسیله بریتانیا

چندی پیش مصاحبه مفصلی با محمّدق‌لی مجد انجام دادم که به زودی متن کامل آن در شماره 25 فصلنامه تاریخ معاصر ایران منتشر خواهد شد. دکتر مجد در مصاحبه فوق درباره این کتاب و موانع فراوانی که در راه انتشار آن ایجاد شد چنین گفت:

پس از اتمام کتاب جدید درباره غارت آثار باستانی و عتیقه ایران طی سال‌های 1925-1941، از نوامبر 2001 «کار بر روی تحقیقی را آغاز کرده‌ام درباره تاریخ ایران در زمان جنگ اول جهانی. این بار هم متوجه شدم که اسناد وزارت خارجه آمریکا در این زمینه بسیار گسترده و مفید است ولی طی این سال‌ها کمترین توجهی به آن‌ها نشده است. اولین کتاب من درباره این حوزه پژوهشی با عنوان زیر منتشر خواهد شد: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران طی سال‌های 1917-1919. قرار است این کتاب در پائیز 2003 منتشر شود

یافته‌های من در این زمینه واقعاً شگفت‌انگیز است و در داورى تاریخی ما تحول بزرگی ایجاد خواهد کرد. بزرگ‌ترین فاجعه نسل‌کشی قرن بیستم در کشور ما، ایران، اتفاق افتاده است

طبق اسناد آمریکایی، در سال 1914 جمعیت ایران بیست میلیون نفر بود که در سال 1919 به یازده میلیون نفر کاهش یافت. توجه بفرمایید. یعنی حدود 8 الی ده میلیون نفر از مردم ایران از گرسنگی و بیماری‌های ناشی از کمبود مواد غذایی و سوءتغذیه مردند. در اسناد آمریکایی مدارک مستندی درباره این تراژدی بزرگ انسانی وجود دارد. چهل درصد از مردم ایران طی دو سه سال قلع‌و‌قمع و نابود شدند. تنها در سال 1956 بود که ایران توانست به جمعیت 20 میلیونی سال 1914 برسد

عجیب‌تر از همه نقش بریتانیا در این فاجعه است. قحطی بزرگ در زمانی اتفاق افتاد که سراسر ایران در اشغال نظامی انگلیسی‌ها بود. ولی انگلیسی‌ها نه تنها هیچ کاری برای مبارزه با قحطی و کمک به مردم ایران نکردند، بلکه عملکرد آن‌ها اوضاع را وخیم‌تر کرد و سبب مرگ میلیون‌ها نفر از ایرانیان شد. درست در زمانی که مردم ایران به دلیل قحطی نابود می‌شدند، ارتش بریتانیا مشغول خرید مقادیر عظیمی غله و مواد غذایی از بازار ایران بود و با این کار خود هم افزایش شدید قیمت مواد غذایی را سبب می‌شد و هم مردم ایران را از این مواد محروم می‌کرد. جالب‌تر این‌که انگلیسی‌ها مانع واردات مواد غذایی از آمریکا، هند و بین‌النهرین به ایران شدند. به علاوه، در زمان چنین قحطی عظیمی، انگلیسی‌ها از پرداخت پول درآمدهای نفتی ایران استنکاف ورزیدند. چنین اقداماتی را قطعاً باید جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت به‌شمار آورد. هیچ تردیدی نیست که انگلیسی‌ها از قحطی و نسل‌کشی به‌عنوان وسیله‌ای برای سلطه بر ایران استفاده می‌کردند

بهرغم اهمیت این کتاب و یافته‌های پژوهشی کاملاً مستند و معتبر آن، من با دشواری بزرگی برای چاپ آن مواجه شدم. بسیاری از ناشرین دانشگاهی آمریکا حتی حاضر نشدند این کتاب را تروق کنند. تجربه من با انتشارات دانشگاه کرنل بسیار روشنگرانه است. این بنگاه انتشاراتی در سال گذشته کتابی درباره نسل‌کشی در رواندا چاپ کرده بود که بسیار شهرت یافت. ولی همین ناشر حاضر نشد حتی کتاب من را ببیند. این نشان می‌دهد که ناشر فوق به کتابی علاقه دارد که نسل‌کشی آفریقانیان سیاه‌پوست به وسیله سایر آفریقانیان را نشان دهد ولی نمی‌خواهد کتابی را منتشر کند مشتمل بر اسنادی که نسل‌کشی مردم ایران را به وسیله اروپائیان سفیدپوست (انگلیسی‌ها) نشان می‌دهد. سرانجام، انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک حاضر شد کتاب من را بررسی کند. بعد متوجه شدم که این کتاب برای بررسی به افراد زیر داده شده است: دکتر فرهنگ رجایی (مدرس علوم سیاسی در دانشگاه کارلتون کانادا) و دکتر مونیکا رینگر مدرس تاریخ در کالج ویلیام و دبیر اجرایی انجمن موسوم به مطالعات ایرانی

طبعاً انتظار می‌رفت کتابی که بیانگر نسل‌کشی انگلیسی‌ها در ایران در دوران جنگ اول جهانی است، علاقه فراوانی را در میان خوانندگان ایرانی و خارجی برانگیزاند. ولی به‌زودی روشن شد که دکتر فرهنگ رجایی و دکتر مونیکا رینگر به‌شدت نگران شده‌اند و می‌خواهند این جنایت عظیم دولت بریتانیا علیه مردم ایران، این بزرگ‌ترین نسل‌کشی قرن بیستم، را بی‌پوشانند. پس از ماه‌ها انتظار، دکتر رجایی اظهار نظر کرد که کتاب تنها بر بنیاد اسناد وزارت خارجه آمریکا نگاشته شده و از اسناد انگلیسی استفاده نشده است. روشن است که من

نمی‌توانستم، به دلایلی که شرح دادم، از اسناد انگلیسی استفاده کنم. همانطور که گفتم، اسناد وزارت جنگ و سایر اسناد نظامی بریتانیا درباره ایران سال‌های 1914-1921 هنوز طبقه‌بندی شده است و در دسترس محققین نیست و تا پنجاه سال دیگر در اختیار محققان قرار نخواهد گرفت. اسناد علنی شده وزارت خارجه بریتانیا هم حاوی هیچ مطلبی درباره موضوع تحقیق من نیست

ایراد دیگر فرهنگ رجایی به کتاب من حتی عجیب‌تر از مطلب قبل بود. او پیشنهاد می‌کرد که من دوره مجله مذاکرات مجلس طی سال‌های 1917-1919 را مطالعه کنم و افزوده بود که نسخه‌ای از این نشریه در کتابخانه کنگره در واشنگتن موجود است. مسلماً، هر کسی که با تاریخ ایران آشنا باشد می‌داند که مجلس سوم در نوامبر 1915 تعطیل شد یعنی در زمانی که ارتش روسیه به فرماندهی ژنرال باراتوف به تهران رسید. و اعضای دمکرات مجلس از تهران گریختند. این دوره از مجلس تنها در ژوئن 1921 کار خود را از سر گرفت یعنی زمانی که قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد. بنابراین، در دوره تاریخی مورد بررسی من نه مجلس در کار بود نه مجله مذاکرات مجلس

برخورد آن خانم به کتاب من نیز مانند برخورد دکتر فرهنگ رجایی بسیار عجیب بود. دکتر مونیکا رینگر ابتدا با من تماس گرفت و از کتاب ستایش کرد. ولی بعد، پس از ماه‌ها تأخیر، حاضر نشد گزارش مکتوبی در تأیید یا رد کتاب ارائه دهد. من بعداً از طریق مسئولین انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک متوجه شدم که وی شفاهاً علیه کتاب من اظهار نظر کرده است. رینگر به‌طرز آشکاری می‌ترسید اظهار نظر خود را مکتوب کند

خیلی روشن است که هدف فرهنگ رجایی و مونیکا رینگر لاپوشانی جنایات بریتانیا و حمایت از آن است و وفادارانه این امر را دنبال می‌کنند

ما به‌طور خیلی واضحی با بقایا و بازمانده‌های شصت سال حاکمیت استعماری بر ایران (سال‌های 1919-1979) سروکار داریم. نکته دیگری که من متوجه شدم این است که تأثیر و قدرت آن‌ها در آمریکا مثل بریتانیا نیست. البته، دانشگاه‌های آمریکا و کانادا پر از چنین آدم‌هایی است. یکی از مأموریت‌های آن‌ها جلوگیری از انتشار کتاب‌هایی است که دیدگاهی مغایر با دیدگاه آن‌ها را بیان می‌دارند. این سیستمی است شبیه به سیستم سانسور ساواک در اوج قدرت آن

خوشبختانه، زمانی که فرهنگ رجایی و مونیکا رینگر به این حرکات بی‌معنی دست می‌زدند، ناشر دیگری پیدا شد و علاقه جدی خود را به کتاب من ابراز داشت و پس از مطالعه و بررسی کتاب، پذیرفت که آن را در پائیز 2003 «چاپ کند. به هر حال، تجربه این کتاب برای من و دیگران خیلی هشداردهنده و افشاگر است

شنبه، 4 مرداد 1382 / 26 ژوئیه 2003